

طنز در قطعات انوری

دکتر سید علی موسوی گرمارودی*

چکیده: انوری شاعری است که بیشتر قصیده‌سراست و نیز قطعاتی دارد. در میان قطعات او، برخی از قطعات، از طنزی زیبا و تلخ و گزنده می‌توان سراغ گرفت که بیشتر اشاره به دردهای اجتماعی قرنی که او در آن زندگی می‌کند، دارد. در این مقاله کوشش شده است که این نوع از قطعات او معرفی شود. در ضمن به تعریفی از طنز و فرق آن با هزل و هجو اشاره شده است.

کلیدواژه: انوری، قطعه، طنز، هجو، هزل

اوحدالدین محمد بن انوری ابیوردی را یکی از بزرگترین قصیده‌سرایان قرن ششم دانسته‌اند.

این قرن دوره شکوفایی شعر و ادب فارسی است و هم‌دوره‌های او، در حکومت و سیاست، افراد مقتدری چون سلطان سنجر، ملکشاه سلجوقی، خواجه نظام‌الملک و حسن صباح و در شعر و ادب کسانی چون خیام، رشید و طواط و عروضی سمرقندی صاحب چهار مقاله و امثال آن بوده‌اند.

انوری علاوه بر قصیده، در قالب‌های غزل و رباعی و قطعه نیز شعر سروده است، اما

از میان این سه قالبِ اخیر، آنچه در بلندی و بی‌مانندی کلام و استواری زبان و بیان و باریک‌اندیشی و قوّت تخیل همگون و همطرازِ قصاید اوست، تنها قطعات است که یک چهارم از مجموع شعرهای او را تشکیل می‌دهد.

«قطعه» قالبی از شعر فارسی است که در تعداد ابیات، دست‌کم دو بیت و دست‌بالا، غالباً بسیار کوتاه‌تر از قصیده است و میان ۵ و ۸ و ۱۶ تا ۳۰ بیت (بسته به موضوع) نوسان دارد.

از جهت قافیه، تنها مطلع آن با قصیده این فرق را دارد که مصرع نیست، یعنی بیت مطلع تنها در مصراع دوم با مصاریع دوم ابیات دیگر هم‌قافیه است. نام انوری در میان قطعه‌سرایان بزرگ کشور، چون ابن‌یمین در قرن هشتم و ادیب‌الممالک فراهانی در قرن سیزدهم و پروین اعتصامی در قرن ۱۴، نامی درخشان است با این تفاوت که انوری فضل تقدّم نیز دارد، علاوه بر آنکه حقاً قدرت و استواری کلام او را دیگران ندارند.

برخی از قطعات او، از استوارترین نمونه‌های شعر فارسی است و در شمار شعرهایی است که چون ضرب‌المثل، زبانزد خاص و عام شده است:

مثلاً قطعه «مناظره کدوین با درخت چنار»:

تشنیده‌ای که زیر چناری، کسدوبنی	بَرجست و بَردوید بر او بَر، به روز بیست
پرسید از چنار که تو چند روزه‌ای؟	گفتا چنار عمر من؟ افزون‌تر از دو بیست
گفتا به بیست روز من از تو فزون شدم	این کاهلی بگویی که آخر ز بهر چیست
گفتا چنار: نیست مرا با تو، هیچ جنگ	کاکنون نه‌روز جنگ و نه هنگام داوری است
فردا که بر من و تو وزد بادِ مهرگان	آن‌گه شود پدید که نامرد و مرد کیست ^۱

انوری، در تمام انواع اشعار خورش، خاصه در قصاید و قطعات، قدرت طبع و استواری بیان را با سادگی و روشنی زبان، جمع کرده است.

چندانکه یک قرن پیش از سعدی، باید او را استادِ سعدی در گزینش زبانِ سهلِ ممتنع

۱. انوری ابوردی (۱۳۶۴): دیوان، تصحیح مدرّس رضوی، چاپ تهران، ج ۲، ص ۵۶۵.

دانست؛ هرچند سبک انوری، خراسانی متمایل به عراقی و سبک سعدی، عراقی متمایل به خراسانی است.

مثلاً به این قطعه بسیار کوتاه وی در ذمّ تعارف که از عادت‌های ثانوی ما ایرانیان است و در قدیم به آن تکلف می‌گفتند، نگاهی بیفکنید:

تکلف، میان دو آزاده‌مرد بود ناپسندیده و سخت‌خام
بیا تا تکلف به یک سو نهیم نه از تو رکوع و نه از من قیام
به سئت کنیم اقتدا زین سپس سلام علیکم علیک‌السلام^۱

و یا به این قطعه که مضمون آن دعوت از یک دوست است:

ندارد مجلس ما، بی تو نوری اگرچه نیست مجلس درخور تو
چه فرمایی چه گویی، مصلحت چیست تو آبی نزد ما، یا ما بر تو^۲

به هر روی، از ۴۹۲ قطعه‌ای که در دیوان او موجود است، $\frac{1}{6}$ از قطعات یعنی حدود صد قطعه، دارای طنز یا هزل یا هجاست.

پیش از دسته‌بندی و واریسی دقیق‌تر این تعداد قابل اعتنا از آثار طنزآلود او، لازم می‌دانم که مقدمه‌ای در شناخت طنز و هزل و و هجو، بیان کنم:

به نظر من در هر داستان تراژیک، قهرمان‌ها فراتر از واقعیت مطرح می‌شوند و در هر اثر کمدیک، فروتر از واقعیت.

در مورد هر مفهوم تراژیک یا کمدی هم می‌توان همین را گفت، با این تفاوت که در داستان، چون با قهرمانان، یعنی اعیان خارجی، سر و کار داریم، معیار ما، واقعیت است و در این جا چون با مفهوم سر و کار داریم، معیار ما، حقیقت است.

بنابراین اگر جوهر کمدی را باز یافت یک واقعیت، در سطحی فروتر از حقیقت بدانیم، در تعریف کمدی می‌توان گفت:

کمدی عبارت است از بیان یا گزارش یا عرضه یک پدیده حیاتی، انسانی، و یا اجتماعی، در سطحی فروتر از حقیقت و انواع درجات آن، چنانکه خواهیم دید، از سه گونه خارج نیست: طنز، هزل و هجو. وقتی نیما می‌گوید:

شعر، فصلی است از کتاب حیات گوز مسا، سبک نقش بندد، به
 بساری، ار نهد از من و تو نشان گر به ریش من و تو خندد، به^۱
 در بیت اول، این حقیقت عنوان شده که شعر، فصلی از کتاب زندگی ماست و اگر از
 ما، نقش ما را درست بنگارد، چه بهتر، اما اگر ننگارد، سزاوار آن است که از حقیقت
 فروتر بغلتد و ما را به سخره بگیرد، برای آنکه ما را به پویه و واکنش وادارد. به نظر نیما،
 شعر باید بی‌آنکه شعار بدهد، آینه حیات جامعه و آرمان‌های آن باشد و اگر نبود یا
 به علت خفقان توانست باشد، بهتر آن است که به طنز پناه جوید یا به تعبیر طنزآلود نیما،
 به ریش ما بخندد و با تکاندن و تکان دادن، ما را به حرکت وادارد تا ما را خواب فرانگیرد
 و ریشه ما نسوزد.

روانشناسان برآنند که افراد هوشیارتر، دیرتر به خنده می‌افتند و یا به تعبیر دیگر
 شوره‌های خنده‌انگیز برای هوشیاران محدودتر از دیگران است.
 مولوی در دیوان شمس می‌فرماید:

گرچه من خود ز عدم دلخوش و خندان زادم عشق آموخت مرا رسم دگر خندیدن
 به صدف مانم، خندم چو مرا درشکنند کار خامان بود، از فتح و ظفر خندیدن

با استفاده از همین واقعیت، می‌توان انواع و درجات کمدی و هم خانواده‌های معنایی
 یا به تعبیر بهتر، زیرمجموعه‌های آنها را، تعیین کرد.
 به نظر من، کمدی، چه در شعر و چه در نثر و چه در هنر نمایش، به سه دسته اصلی

۱. نیما یوشیج (۱۳۷۳): مجموعه کامل اشعار، به کوشش سیروس طاهباز، چاپ سوم، تهران، انتشارات نگاه،
 ص ۵۹۴

تقسیم می‌شود: طنز، هزل و هجو که هر یک زیرمجموعه‌هایی دارد.
طنز و زیرمجموعه‌های آن لطیفه، مطایبه، بذله، تعریض، تجاهل العارف سقراطی و نقیضه طنز، قلقلک دادن ارواح اعیان و والا یعنی فرزندگان و فرهیختگان، به قصد آگاه کردن شادمانه آنها از موضوعی است.

هزل و زیرمجموعه‌های آن ذمّ شبیه به مدح و مدح شبیه به ذم. مزاح، سخریه، طعنه، تسخر، استهزاء و نقیضه هزل، قلقلک ارواح اشخاص معمول و میانه برای آگاه کردن شادمانه یا صرفاً خندانند آنهاست.

هجو و زیرمجموعه‌های آن چون ژاژ، دشنام، بدگویی، گستاخی، لودگی و نقیضه هجو، تازیانه‌هایی است که تنها پوست‌کلفت‌ها از آنها احساس قلقلک می‌کنند.

اگرچه مخاطبان طنز و هزل و هجو، سه گروهند، اما آفرینندگان طنز گاهی برای تعلیم مردم میانه و آموزش آنان از آفرینش هزل خودداری نمی‌کنند.
سنایی در حدیقه می‌فرماید:

هزل من، هزل نیست، تعلیم است بیت مسن، بیت نیست، اقلیم است

مولوی هم می‌فرماید:
هزل تعلیم است، آن را جد شنو تو مشور بر ظاهر هزلش گرو^۱

سعدی نیز در گلستان می‌فرماید:
به مسزاحت بگفتم ایمن گفتار هزل بگذار و جد از او بردار^۲

پس از ذکر این مقدمه نسبتاً طولانی، به «قطعات انوری ابیوردی» باز می‌گردیم:

۱. مثنوی، دفتر ششم، ص ۲۲۱.

۲. برای دیدن تفصیل بیشتر در مورد طنز و هزل و هجو، به کتاب اینجانب با نام «دگر خنده»، از انتشارات مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، تهران، ۱۳۸۰ رجوع فرمایید.

انوری، در هر سه شاخه اصلی طنز و هزل و هجو، اثرهای استادانه دارد و نمونه‌های دو دسته طنز و هزل را در آثار او خواهیم آورد، اما یادآور شوم که اگرچه او متأسفانه، هجا نیز سروده است و از دسته شاعرانی چون عبدالواسع جبلی نیست که گفته است:

این فخر بس مرا که ندیده است هیچ کس در نثر من مذمت و در شعر من هجا^۱

* * *

اما اولاً شمار هجوهای او، در نسبت با طنز و هزل‌هایی که آفریده است، کمتر است؛ ثانیاً در هجو؛ ژاژخایی و گستاخی کسانی چون سوزنی سمرقندی، شهاب ترشیزی و یغمای جندقی و امثال آنان را ندارد و اغلب هم هجای کسانی است که به گونه‌ای بدو آزار رسانده‌اند.

اینک نمونه‌هایی از طنز او:

ای خواجه رسیده‌ست بلندیت به جایی کز اهل سماوات، به گوشت برسد صوت
گر عمر تو چون قد تو باشد به درازی تو زنده بمانی و بمیرد ملک‌الموت^۲

* * *

در تعریض به ز=طبیعی می‌گوید:

دست بر نبض هر کسی که نهاد روح او از عسروق بگـریزد
هر کجا کوششت از پی طب در زمان سانگی مرگ بسرخیزد^۳

* * *

و یا در اشاره به بخل و خست یکی از امیران زمان خود، می‌گوید:

گر اندک صلتی بخشد امیرت ازو بستان، کزو بسیار باشد
عطای او بود چون ختنه کردن که اندر عمر خود یکبار باشد^۴

* * *

۱. عبدالواسع جبلی: دیوان، ص ۱۵ (به نقل از ص ۴۱ چشم‌انداز تاریخی هجو، نوشته عزیزافه کاسب).

۲. انوری ایوردی (۱۳۶۴): ج ۲، ص ۵۸۰.

۳. همان، ص ۶۰۴.

۴. همان، ص ۶۰۵.

در حوزه هزل، تنها به یک نمونه بسنده می‌کنم (و از ذکر نمونه هجو هم، می‌گذرم):
 اگر انوری خواهد از روزگار که یک لحظه بی‌زای زحمت زبند
 مگس را پدید آورد روزگار که تا بر سرِ راهِ رحمت، ریند

انوری، سخن سالار بزرگی است که شعر او، بر همه همگنان پس از وی تأثیر نهاده است و این تأثیر را نه تنها بر شاعر یک قرن پس از وی سعدی، می‌توان دید، بلکه سایه تأثیر مستقیم او حتی به قرون بعد و تا زمان ما نیز کشیده شده است.
 به نظر من، قآنی که شاعر دوره قاجار است، قطعه زیر را در افتاء انوری سروده است:

پیرکی لال سحرگاه به طفلی الکن می‌شنیدم که بدین نوع همی راند سخن
 تَتَرِیاکیم و بی شَشْهید لَبْت ... الخ

یعنی به افتاء این قطعه انوری:

گویند که در «طوس» گه شدت گرما از خانه به بازار همی شد زَنکی لال
 بگذشت به دگان یکی پیر حصیری بر دل بگذشتش که اگر نیست مرا مال،
 تا چون دگران نطع خَسَم بهر تنم آخر نبود کم ز حصیری، به همه حال
 گفتا دَدَه گز حصیری سره را چند نی از لُلُخ و از کککب و زَننال
 شاگرد حصیری چو اداء سخنش دید گفتش برو ای زالک چونین به سخن زال
 تدبیر نمود کن، به نمودگر شو، ازیراک تا نرخ پرسی تو، به دی ماه رسد سال^۱

دکتر منیره احمد سلطانی، در گزینۀ اشعار انوری ایبوردی^۲ می‌نویسد:

قطعه مکالمه «زیرک با ابله»^۳ انوری را پروین اعتصامی، با عنوان «اشک یتیم» دوباره سروده است.

۱. انوری ایبوردی (۱۳۶۴): ص ۶۷۱. ۲. همان (۱۳۷۴)، تهران، نشر قطره، ص ۱۱ مقدمه.

۳. به مطلع: آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی... انوری ایبوردی (۱۳۶۴): ج ۲، ص ۵۲۸.

* * *

اجازه بفرمایید، سخن از این شاعر دانشمند را، با قطعه‌ای مشهور از او به پایان ببرم که نشانه عزتِ نفیس دلخواه اوست. هرچند، خود با مدحِ ممدوحانِ رنگارنگ، این عزتِ نفس را جز در پاره‌ای کوتاه در آخر عمر، پاس نداشت:

آلوده منت کسان کم شو	تا یک‌شبه در وثاق تو نان است
ای نفس! به رسته قناعت شو	کآنجا همه چیز، نیک ارزان است
تا بتوانی حذر کن از منت	کاین منت خلق، کاهش جان است
در عالم تسن چه می‌کنی هستی	چون مرجع تو به عالم جان است
شک نیست که هر که چیزی دارد	وان را بدهد، طریق احسان است
چندان که مروت است در دادن	در ناستدن هزار چندان است ^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی